

این وسیله وصول بآن زیر که چون مقیاس را بچفت صفا  
قابلیت محبت ذلّه جمیل علی اللّٰه عزّ شأنه بوده باشد  
و بواسطه ترک محبت طمانه طبیعی در حدّ ضامانده اگر ناگاه  
بر توی از انوار جمال از برده است و کلی صورت در  
سوزن شمایل مشابه اعضا متخالف الاجزاء است  
صحیح الحدّ حسن التّلاق طلب لایق **بسی** شرف کار  
خوش سخی حال که مرگم نه در غل هر غمناکی بهمی کل نو  
شکفته وین باکی ز لایق است برده هر باکی غمنا  
برده هر آینه منع دل آن مقبل بران اقبال نماید و در هوا  
محبت او پروبال کشاید سپردانه او شود و شکار دام او  
کرد از همه مقصود دنیا روی برگرداند بلکه جز او مقصود  
دیگر نماند **بانی** از سجد خوانده چهار آینه مرغوشه است  
بر در یار آینه از هر چه نه عشق یار بر آید او را بهر  
جان فرزند ار آینه عشق و شعله شوق در نما و شوق  
کرد و محبت کشف عبارت از استغناش دل است بهر کوی **بسی**

سختی نروغناوه غفلت از بر بصیرت او بکشاید  
عبارت کثرت از آینه حقیق او بر داند دیده او تریب  
کرد و دل او حقیق شناس کرد و نقص و استکمال **بسی**  
را در یابد بقا کمال و جمال دو جمال را و را که کند از آن بزرگ  
و در شرف او بزد سابقه عنایت استقبال او کند اول جمال  
و جدت افعال بروز ظاهر شود چون در حفاطه افعال تکلم  
کرد و جمال صفات منکشف شود چون در کاشف صفات  
رسوخ باید جمال ذات بجا نماید محبت اتی محقق کرد  
ابو این باشد بروی مفتوح شود و خود در لمن اولی  
آخره یک حقیق است که ظاهرش جویم جمیع شیوانات و عبارت  
براطنش بجا کرد حقایق علم امتیاز یافت و جویم تا حکام  
حقایق علم باطنی منبغ کف ایمان حاضر بر تقنین پذیرفت  
بر هر چه که زد او را باید دور هر چه بنگرد او را ایندیم خط  
و وحی در شهود و خود کند **بسی** در سینه نمان تو بود **بسی**  
در عین ایمان تو بود **بسی** غافل عمر ز جهل نزلت ان محبت **بسی**